



مسعود بهنود

m.behnoud@roozonline.com

اعتصاب غذای گنجی امروز چهارم روز را در پی می‌گذارد. می‌توان تجسمش کرد در میان بدکارانی که با همه بدکاری با وی مهربانند. می‌توان تجسمش کرد در آن سلول‌ها که اگر نور بتابد پیداست که پره‌ها و پرزها هوا را انباشته‌اند و از هر سوی صدای سرفه می‌آید شب و روز. می‌توانش دید که سرفه می‌کند و لوله اکسیژن را به عنوان چوب خط لای کتاب گذاشته و می‌خواند. می‌توان از تجسم جسم بیمار اکبر گنجی با لوله اکسیژنی در دهان - که آسمش را مسکن باشد - بر خود و بر روزگار خشم گرفت، می‌توان به تحسین پایداری او قلم گرداند، می‌توان با او مخالف بود و چنان که چند باری نوشته‌ام نمی‌توان او را دوست نداشت. اکبر گنجی نادره‌ای شد به دوران ما، که این دوران خود از نادر دوره‌های تاریخ رنج و دردی است که اهل فضل در این دیار برده‌اند. برده‌اند تا چنان که گنجی در مقدمه فصل دوم مانیفست جمهوری خواهی، به نقل از (پوپر و رورتی) نگاهشسته است درد مردم را التیام بخشد. روشنفکران بلاگردان جامعه، در دوره تحولات اجتماعی این قرن همواره در ردیف اول قربانیان جا گرفته‌اند. چه آن‌جا که توسط عام‌نقد می‌شوند و به سخره گرفته می‌شوند و چه زمانی که قدرت بر دوش عام‌می‌نشینند و به ریشخندشان می‌کشد یا می‌کشد. محمد مختاری وار یک باره می‌کشد یا آرام آرام با پره و پرز.

در زندان که بودیم کتاب زندگی گرامشی را فرستاد در پنهان که بخوانم. خواندم و به ترفندی ریش کردم به زیدآبادی که ما را در بندهای جدا نگاه می‌داشتند و رییس دادگاه مامور - امروز دادستان مامور - را فرمان موکد بود که ما به هیچ وسیله به هم راهی نداشته باشیم. در آن روزگار گمانم نبود که روزی سرگذشتش به آن فیلسوف بزرگ شباهت خواهد برد.

آنتونیو گرامشی مرد بزرگ نظریه پرداز سوسیالیسم که دیر زمانی حزب کمونیست ایتالیا به عنوان بزرگ‌ترین مرکز چپ تمام اروپا بعد از جنگ جهانی، بر بنیاد نظریات وی پا گرفت، از روزی که همکار سابقش موسولینی به قدرت رسید زندانی شد. کفاره همان چند جام باده‌ای که در دفتر روزنامه شان با موسولینی خورده بود توسط فاشیست‌ها به رهبری موسولینی به حبس افتاد. در این زمان سی و پنج سال داشت و تا ده سال بعد که در عزلت زندان و در حال دست و پنجه نرم کردن با بیماری و مرگ زودرس درگذشت، صدایش شنیده نشد. فاشیسم موسولینی با شور مردمی که به فریاد وی فریاد می‌کشیدند و به فرمان وی می‌سوزاند و ویران می‌کردند، می‌تاخت. وقتی ایتالیایی‌ها از شر فاشیسم رها شدند آن دو هزار صفحه "نوشته‌های زندان" گرامشی خوانده شد و هنوز خوانده می‌شود. کمونیسم از قدرت افتاد، سوسیالیسمی انسانی به جایش نشست و رجوع به گرامشی هنوز رایج است. و ایتالیایی‌ها هنوز شرمنده آن هیستری هستند که سببیت خود را زیر شعار مرگ برجهود، انگلیس و موسام پنهان داشته بود.

گفتم نادره‌مردی است اکبر گنجی - همه می‌دانند این را - و گفتم این دوران نادره‌دورانی است. چرا که مقدر ایرانیان این شده است که در فواصلی گاه کوتاه‌تر از عمر یک نسل، همه سیه‌اندیشی‌ها و همه روشن‌بینی‌های تاریخ را یکجا تجربه کنند. خشک مغزی را تمام قد ایستاده در برابر آفتاب بینند.

دیروز در مصاحبه با بی‌بی‌سی گفتم اما این دنیایی دیگرست گرامشی ما در همان کنج سلول اوین - که دادستان مرتضوی سوئیتش خوانده است - بی‌صدا نیست. به جای جامعه می‌خواند، به جای همه ما می‌اندیشد و مانیفست می‌دهد. یادداشت‌های زندانش خوانده شده است به هزاران. این گرامشی در اندوه گرفتن چند قرص و یک روان‌داز به تنها کسی که نگرانش بود - خواهر همسرش - نامه نمی‌نویسد. جامعه ایتالیا در آن ده سال از زجر و دردی که به جسم و جان گرامشی بود بی‌خبر ماند اما جامعه جهانی امروز بی‌خبر نیست که روز چهارم گذشت.